

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

فقرا بطور عموم اجازه دارند آن ذکری که به آنها داده شده، بگویند. بخوانند یا تصوّر کنند و همچنین آن ادعیه را. دیگران هم ممکن است بگویند. این اذکار، اینها نامهای خداست، دیگران هم حتی کتاب می نویسند و می گویند ولی آن اجازه ای که به آن اثر می دهد، آن اجازه را ندارند. بنابراین به یک اعتبار همه ی فقرا از طرف من اجازه دارند ولی هیچکس حق ندارد بگوید: من اجازه دارم، چون اخیراً شنیدم بعضی ها یا یکی، چنین ادّعایی کرده که از طرف من یا نمی دانم مشایخ، اجازه ای دارد. آقایان مشایخ حق ندارند اجازه ی دیگری به کسی بدهند و همین دلیل این است که بیخود گفته است. چنین کسی به او نگفته. بعضی اجازه ها هست، مثلاً آقای کاشانی اجازه ی ذکر لسانی دارند یعنی بعضی اذکار را به زبان بگویند، اینقدر اجازه دارند ولی همه ی این اجازه ها محدود به آن امری است که دارند.

ما هیچ جلسه ای را منع نمی کنیم، جز آنچه خداوند گفته است. جلسه ی فسق و فجور، جلسات به عکس یاد خدا (دور شدن از یاد خدا) اینها را اجازه نمی دهیم. اجازه ی مجلس فقری فقط مختصّ به خود من است که باید بگویم. حتی مشایخ هم نه، این کار را نمی کنند و نباید بکنند چون اخیراً شنیدم کسی چنین کاری کرده، گواينکه حالا یک عده ی زیادی هم بیدختی ها اینجا هستند و از این جهت از بیدختی ها، گنابادی ها خیلی ممنون هستم که آنها چنین اشتباهی نمی کنند، نه خودشان اشتباه می کنند، نه در دام این اشتباه ها می افتند. چون نه تنها خودشان بلکه جدّشان و اجدادشان از اول، به قولی نافشان را بر اطاعت امر خدا بریدند. از زمان حضرت سلطان علی شاه که ایشان رسماً طبابت هم می کردند و حتی برای بعضی مریض ها می گفتند: نخودآب درست کنند. نخودآب اصطلاح است یعنی آبگوشت خیلی ساده، فقط آب و گوشت و یک خرده نخود، می گفتند نخودآب که به بعضی مریض ها می دادند. البته حالا خیلی جمعیت زیاد شده، بیدختی که آنوقت شاید هزار نفر جمعیت نداشت، حالا مثلاً ده، پانزده هزار نفر جمعیت دارد. به همین طریق همه چیز توسعه پیدا کرد. متأسفانه اینطور فکرهای منحرف و یا کسانی که دچار خودبزرگ بینی (به قول روانشناسان) می شوند، در آن ایام نبود ولی حالا همانطوری که خود جمعیت، خود شهر یا آن کشور بزرگ شده، اینطور اشتباهات و انحرافات هم بزرگ شده، بیشتر پیدا شده. الان یک اتوبوسی از بیدخت، فقرای بیدختی آمدند (از اصل همه مان بیدختی هستیم) الان آمدند و به قولی مهمان شماها

هستند، من که خودم هم بیدختی هستم ولی مهمان شما هستید. همه‌شان را من می‌شناسم منتها اسمشان را نمی‌دانم. یکی‌شان یک زنی بود به او می‌گفتند: زن لطف‌الله. آنجا لطف‌الله نامی بود شعر می‌گفت. خیلی هم با خلوص نیت شعر می‌گفت، شعرهایی که در سالروز حضرت سلطان‌علیشاه گفته بود، نوشته بودند، برای من آوردند. یادم رفت بیاورم، اگر می‌آوردم خوب بود، می‌خواندم. اشعار جالبی داشت، خدا رحمتش کند. من از این قبیل با همه‌ی آنها آشنا هستم. وقتی که حضرت صالح‌علیشاه در سال هزار و سیصد و هفده، هجده آنوقت‌ها، دو سال که باز فشار دولتی‌ها زیاد شده بود و حتی قصد توهین‌هایی داشتند که ایشان، با فرزندان به اصطلاح به تهران تشریف آورده بودند. شعر گفته که حالا برای بیدختی‌ها که محتاج به ترجمه نیستند، می‌گوید:

شوی شنبه ما عراض سختکی از خدای خود تمّای بختکی
از تمّادیدنم آن شاه بود شش ستاره در کنار شاه بود

شش تا فرزندان‌شان بودند. خیلی با زبان ساده، شعر می‌گفت. سوادی نداشت. من البته جوان که بودم، بچه بودم، او هشتاد، نود سالش بود که خیلی وقت است مرحوم شده، خدا رحمتش کند. بطورکلی دشمنان فقر و درویشی، دشمنان ما هیچ چیز جالبی را از ما نمی‌توانند ببینند. اگر جالب ببینند، ممکن است یک وقتی آن را ببینند و به نام خودشان بگویند. الان به اصطلاح بایکوت روزنامه‌ها هست که همان اوایل پنج یا شش مصاحبه با من کرده بودند، شرح حال من و در واقع شرح سلوک من ولی هیچکدامش منتشر نشد، اینها اینطور هستند. من پرویزها در تلویزیون دیدم که یک پارچه‌ای نشان دادند که مثلاً اهالی الیگودرز یا یک جای دیگر، این پارچه را درست کردند. من خیلی احتمال می‌دهم آن کسی که این پارچه را بافته و به اینها داده، گنابادی بوده، بیدختی بوده. برای اینکه اول‌بار این در بیدخت رسم بوده و بیدختی‌ها هم بیشترشان از همان چادرها، از همان پارچه‌های گنابادی دارند. من روز اولی که بعد از رحلت مرحوم حضرت حاج علی‌آقا محبوب‌علیشاه، به زیارت، به بیدخت رفتم جلسه‌ی خانم‌ها که بودم، بعد یک خانمی که به اصطلاح مجلس و اینها را اداره می‌کرد، آن آخر گفت: ای حضرت‌آقا! شما هم که برای غریبه‌ها اینطور می‌کنید، پس بیدختی‌ها چی؟ گفتم: نه، اولاً همه یکی هستیم، غریبه نداریم، بعد از آن هم، من بیدختی در این جمعیت ندیدم. گفت: نخیر، اینها همه‌شان بیدختی هستند. گفتم: اگر بیدختی هستند برای چه پارچه‌ی ژاپنی، نمی‌دانم کجایی، کجایی استفاده کرده‌اند؟ خودشان که پارچه دارند. این گذشت. روز بعد یا چند روز بعد که باز جلسه‌ی خانم‌ها بود، دیدم پنج، شش نفر از همین پارچه‌های بیدختی دارند، همین چادرها. کم‌کم زیاد شد بطوری که حالا خیلی‌تهرانی‌ها هم از همین پارچه‌ها دارند. حالا پارچه‌اش خوب است، کار ندارم. هر چه هست. من این کار را کردم برای اینکه تشویق بشوند چون این هنری که رها کرده بودند، داشت از بین می‌رفت. بعداً خیلی از زن‌ها، دخترهای جوان، زن‌های

جوان گفتند: آقا! ما بیکاریم. به یکی گفتم برو کارگاه «تو» دِبار کن. «تون» می‌گویند گناباد. ننگ‌شان می‌آمد که مثلاً دیپلم گرفتند یا لیسانس گرفتند، بروند تو دِبار کنند و حال آنکه این هنری است که الان کارهای دستی را می‌بینید، در همه‌ی شهرها وقتی می‌روید، کارهای دستی هست. ببخشید، اینها همه سلوک است برای اینکه سلوک برای این است که ما از همین دریای مادیات رد بشویم بدون اینکه یک قطره‌ای از آن دریا به بدن ما برسد. اینها راه زندگی است. فقر و عرفان هم یعنی زندگی با تکیه بر زنده‌ی همیشگی یعنی «خداوند». یادم است روزهای جمعه، خدا رحمتش کند شیخ حسن مِندی می‌گفتند، شیخ هم نبود، دست فروش بود، می‌آمد کاسه، بشقاب، اینها را نواز کارخانه‌ی مِند می‌آورد، می‌فروخت ولی اوّل‌ها خیلی چیزهای درشت بود. بعد کم‌کم خیلی خوب شد، مطرح شد. حضرت صالح‌علیشاه فرمودند: مِند یک هنر زیادی داشت، خیلی دقیق و ظرف‌های بسیار جالب و خوبی که من الان یکی، دو تا را از قدیمی‌ها دارم. بعد کم‌کم این ظروف جدید ملامین و چپ و چپ و اینها آمد، کم‌کم حالا مطرود شده و دیگر آن هنر فراموش شد. می‌فرمودند: این خاصیتش هم این بود که این رنگ‌هایی که در جنس‌ها هست. مثلاً یکی از استادها پیاده راه می‌افتاد از اینجا رو به بَراکوه (یعنی کوهستان) در مسیل رودخانه، آب می‌آمد، سیل می‌آمد، نگاه می‌کرد، بعد مثلاً خم می‌شد، یک سنگی، یک ریگی برمی‌داشت که نقش‌های خاصی داشت، همین‌ها را بعد می‌کوبیدند، در گِل می‌ریختند یعنی رنگ از خودش می‌کردند. فرمودند: یکی از استادهایشان که خیلی پیرمرد است و سنّ زیادی دارد، دیدم اگر این هم از بین برود، دیگر این هنر از بین می‌رود. به او کمک کردند و اصولاً چند کارگاه همین سفال‌سازی درست کردند که عده‌ی زیادی از آن نان می‌خورند و کم‌کم دومرتبه این هنری که داشت از بین می‌رفت، زنده شد که الان هست هر وقت بروید گناباد، مِند آنجا هست. من خودم از این ظروف هم دارم. عرفان این نیست که بعضی‌ها می‌گویند. عرفان یعنی از وسط این آب رد بشوید، عرفان یعنی کاری که خداوند به موسی عَلَيْهِ السَّلَام نشان داد. به او فرمود که عصایت را بزن، راهت باز می‌شود. آن عصا یعنی نبوّت یعنی آن ارتباطی که با مرجع داریم که موسی عصا را زد، رودخانه دو تا شد، از وسط رودخانه رد شد بدون اینکه یک قطره‌ی آب به بدن‌شان بریزد. ما هم از وسط این زندگی و این مادیات رد می‌شویم، بدون اینکه نگرانی آن به ما برسد یعنی فقط به فکر خدا هستیم منتها این به فکر خدا بودن هم، باید از معاش غافل نشویم یعنی نمی‌توانیم غافل بشویم. در همان ضمنی که مشغول معاش هستیم، به یاد خدا باشیم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح

چهارشنبه، ۱۰/۲۴/۱۳۹۳)

«الحمدلله» بگویم و شماها هم «الحمدلله» برای خودتان در منزل بگویید؛ الحمدلله که به پیری رسیدم و ایمانم را نگه‌داشتم. ان شاءالله در همین حال مرا ببرد که ایمانم را نگه‌دارم. اَمّا ایمان

که دیده نمی شود ولی پیری ام دیده می شود در این سن. خیلی ها تصوّر کرده اند که من چون پیر شدم، دیگر می توانم همه ی شلوغی ها را انجام بدهم، کسی نیست حرفی بزند. نه! من نیستم، کارهایی هم اگر کردم، من نبودم که کردم. در من دمیده شده، من چنین کاری کردم بنابراین باز هم خداوند تا وقتی مصلحت می داند، این سلسله و این جمع ما، محکم، مستحکم مثل سنگ خارا باشد، در موقعش مثل آب روان باشد، تا وقتی خدا این مصلحت را می داند، همینطور خواهد شد.

خیلی وقت ها دیدم که گیر کردم، نمی دانم چه کار کنم. یک طوری پیش آمده که جز آنچه خدا خواسته، نکرده. بنابراین نگران از کارشکنی ها و خطاهایی که به نام من یا آقایان مشایخ یا دیگران انجام می شود، نباشید.

اولاً آقایان مشایخ که خودشان می دانند، هیچوقت به کسی مأموریت عام نمی دهند. من خودم هم اگر مأموریتی می دهم، در واقع خودم نیستم. البته نمی خواهم زحمت آقایان مشایخ را زیاد کنم، در این سرما بگویم بلند شوید بروید به اردبیل. این است که آقایان اردبیلی ولو هم گله مند باشند، حق دارند. الحمدلله من چند روزی که در اردبیل بودم خیلی خوش گذشت و خیلی صفا و صمیمیت از آنها دیدم. خدا رحمت کند مرحوم صدر را. آن مأموری را که یک خرده مرافعه کرده بود، مرحوم صدر پریده بود که او را خفه کند. به هرجهت من به اردبیل نمی فرستم تا ان شاء الله هوا خوب بشود، خودم بروم اردبیل. من حرفها را قاطی می کنم برای اینکه آن تلخی و زندگی که من دارم، باید به بانی آن خطاها برسد، به شما نرسد. آن کسی که خطا می کند و بیجا هزار کار می کند. به هرجهت امیدواریم که خداوند ما را از خطا محفوظ بدارد و اگر خطایی غیر عمدی از ما صادر بشود، توبه را بر ما جاری بدهد. مثل آبی که می ریزند تمام بدن را می گیرد، چنین توبه ای بر ما جاری کند که تمام اعمال ما را بگیرد، ان شاء الله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنجشنبه، ۱۳۹۳/۱۰/۲۵)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علی شاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پند صلح / شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فرمایشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس قهری، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده های از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده های از بیانات / مکاتیب عرفانی (مجموعه ی پاسخ به نامه ها) / مجموعه دستور العمل ها و بیانیه ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه ی مصاحبه ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید.